

ضمن عرض سلام و تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید لطفاً خودتان را معرفی کنید.

نرمین کریسانی متولد تیرماه سال شصت و سه در پاوه هستم. در سال ۸۱ با معدل ۱۹/۴ وارد رشته پزشکی دانشگاه علوم پزشکی تهران شدم و در سال ۹۱ در رشته تخصص زنان و زایمان همین دانشگاه پذیرفته شدم. من فرزند جانباز ۷۰ درصد هستم. خانواده ما شش نفره است. دو خواهر و یک برادر دارم، فرزند اول خانواده هستم. ما در استان کرمانشاه شهرستان پاوه زندگی می‌کنیم.



آیا پدر شما بعد از جانبازی ازدواج کردند؟

خیر، پدر من در زمان جنگ ازدواج کردند و من هم در دوران جنگ به دنیا آمدم و خیلی از مسائل مربوط را به یاد ندارم؛ فقط اواخر جنگ چون در کرمانشاه زندگی می‌کردیم و دائماً بمباران بود و من ۳ یا ۴ ساله بودم، متوجه آژیر قرمز و وحشت مردم می‌شدم و احساس می‌کردم که در منطقه جنگی و خطرناکی زندگی می‌کنیم. طوری که با دیدن هواپیما بدنم می‌لرزید. ولی پدرم با وجود داشتن همسر و فرزند خردسال بصورت داوطلبانه در جنگ شرکت میکرد و این امر را وظیفه خود میدانست.

چه ویژگی از پدرتان در زمان کودکی خود به یاد دارید؟

من همیشه در زمان کودکی فکر می‌کردم چرا پدر من باید جانباز شود و چرا بقیه این‌طور نیستند و سالم هستند و فکر می‌کردم پدرم چقدر قوی است که در جنگ این اتفاق برایش افتاده است؛ ولی اکنون به خاطر وجود چنین پدری به خودم مباحثات می‌کنم. درست است که من از داشتن یک زندگی عادی محروم شدم و سختی‌های زیادی را تحمل کردم اما وقتی به شیرینی پیروزی در جنگ فکر می‌کنم می‌بینم که این امرخواست خدا بوده و پدرم نظر کرده خدا بوده‌اند. چون حضور در جنگ لیاقت می‌خواهد.

با وجود اینکه پدرم اهل سنت هستند در آن زمان دوش به دوش برادران شیعه خود جهت دفاع از مملکت جنگیدند تا همه بدانند وقتی پای دفاع از کشور در میان است هیچ چیز نمی تواند باعث تفرقه و نفاق بین مسلمانان گردد.

انگیزه شما از ورود به دانشگاه و انتخاب رشته و ادامه تحصیل در آن چه بود؟

همیشه دوست داشتم پزشک باشم، چون در این رشته بهتر می توان به خلق خدا کمک کرد و احساسی که پس از کمک به دیگران در آدم به وجود می آید قابل مقایسه با هیچ یک از گنج های دنیوی نیست. به همین خاطر و چون به رشته علوم زیستی از کودکی علاقه داشتم، در المپیادها شرکت می کردم و حتی تا مرحله کشوری پیش رفتم و خود این مسئله باعث شد درصد بالایی از درس زیست شناسی را بزنم و در رشته پزشکی قبول شوم.

برنامه ریزی تحصیلی تان جهت پذیرفته شدن در این رشته چگونه بود؟

با توجه به علاقه زیادی که به رشته زیست شناسی داشتم، از سال دوم دبیرستان جهت شرکت در المپیاد زیست شناسی انتخاب شدم و در این کلاس ها شرکت می کردم. حضور در این کلاس ها بسیار وقت گیر بود ولی من به خاطر هدفم از دل و جان در این کلاس ها شرکت می کردم به نحوی که درس زیست شناسی کلاس سوم و چهارم را همان سال فراگرفتم و این امر باعث شد درصد زیست را در کنکور بالا بزنم. با این وجود به درس های دیگر هم اهمیت می دادم و هیچ گاه به صورت تک بعدی درس نمی خواندم.

با این وجود فکر می کنم هدفم ارزش همه این سختی ها را داشت و هیچ شکایتی ندارم.

چون می دانستم برای رسیدن به رشته پزشکی باید علاوه بر زیست شناسی در بقیه دروس هم درصد نمره خوبی بیاورم. ناگفته نماند رسیدن به این مرحله از زندگی برایم آنقدرها هم ساده نبود چون باید از خیلی چیزهایی که باب میل دختران هم سن و سال من بود بگذرم و حتی خودم را از حضور در تفریحات و مهمانی های زیادی محروم کردم. با این وجود فکر می کنم هدفم ارزش همه این سختی ها را داشت و هیچ شکایتی ندارم.



بعد از شنیدن خبر قبولی در رشته پزشکی چه حسی داشتید؟

قبول شدن من در رشته پزشکی، بیش از هر چیز پدرم را خوشحال کرد، نه اینکه به خاطر پدرم درس می‌خواندم، اما خوشحالی او خیلی برایم ارزش داشت، از این رو همیشه دوست داشتم او را به آرزویش برسانم.

البته قبولی من در این رشته دور از انتظار نبود چون من جزء دانش‌آموزان سخت‌کوش بودم و از همان ابتدا درس خواندن را بسیار جدی و هدف‌دار دنبال می‌کردم.

پدرم وقتی شوق درس خواندن را در من می‌دید می‌گفت دختر من حتماً پزشک می‌شود و وقتی قبول شدم و خوشحالی را در چهره پدرم دیدم انگار تمام دنیا را به من دادند. تصویر چهره بشاش پدرم در آن روز، همواره در روزهای سخت یار و یاورم می‌شود و به من امید می‌بخشد.

حمایت خانواده از شما در دوران تحصیل چگونه بود؟

خانواده خیلی حمایت کرد. چه دورانی که برای کنکور آماده می‌شدم چه دوران تحصیل در دانشگاه. حتی زمانی که پزشکی عمومی می‌خواندم و چه در این زمان که دوره تخصص را می‌گذرانم. خانواده محیط بسیار خوبی را برایم فراهم کردند. تمام اعضاء خانواده از تفریحات خودشان به خاطر من گذشتند و اگر حمایت‌های بی‌دریغ آنان نبود شاید من خیلی زود دل زده و خسته می‌شدم. من کشیک‌های سختی داشتم.

من همین جا و از راه دور دستان پدر و مادرم را می‌بوسم و امیدوارم بتوانم گوشه‌ای از زحمات آنان را با نشاندن لبخندی بر لبشان جبران کنم

در زمان اینترنی خیلی سختی کشیدم و هر بار در کشیک بودم باید چند دفعه به خانواده زنگ می‌زدم تا با پدرم صحبت می‌کردم و آرام می‌شدم دوستان هم حمایت خوبی از من داشتند و من از این بابت از خداوند شاکرم. چون اگر حمایت آن‌ها نباشد دوران کشیک بدترین دوران می‌شود.

هدف شما در زندگی چیست؟

من از همان دوران دبیرستان پزشکی را دوست داشتم. چون یک سری افراد را می‌دیدم که به خاطر بیماری و مخصوصاً سرطان، فوت می‌شدند و همیشه دلم می‌خواست توانایی داشته باشم که به این انسان‌ها کمک کنم و وقتی در بیمارستان‌ها فهمیدم که با یک سری درمان‌های ساده و به موقع می‌توان بیماری را از مرگ نجات داد علاقه‌ام به این رشته بیشتر شد، البته بالاتر از خداوند نداریم و اگر خدا نخواهد ما هم نمی‌توانیم، اما به عنوان راهنمایی و کمک

می‌توانیم کارهایی انجام دهیم. البته امیدوارم خداوند توفیق دهد و بتوانم در کنار تمام پیشرفت‌های علمی مادر و همسر خوبی هم باشم.

اعتقادات مذهبی شما چگونه است؟

به نظر من هر پزشکی باید اعتقاد مذهبی داشته باشد چون بدون اعتقاد هیچ کاری پیش نمی‌رود.

بعضی وقت‌ها به جایی می‌رسی که کاری از علم و دانش و دارو بر نمی‌آید. اینجاست که به ضرورت وجود اعتقادات مذهبی پی می‌بریم و متوجه می‌شویم توکل به خدا چقدر آرامان می‌کند و در اکثر مواقع کارساز است. حتی اگر اتفاق پیش آمده به دلخواه ما نباشد.



فعالیت‌های فوق‌برنامه دارید؟ فرهنگی، هنری، ورزشی، ...

از بعد ورزشی من کاراته‌کار هستم و از بعد علمی در مرکز علمی پژوهش‌های دانشکده با خانم دکتر پاسالار کارهای تحقیقاتی انجام می‌دهم.

به نظر شما فعالیت‌های فوق‌برنامه چقدر می‌تواند در موفقیت دانشجویان موثر باشد؟

خیلی زیاد مثلاً همین کارهای تحقیقاتی در مرکز پژوهش‌ها، وقتی به یک مطلب جدید و عجیب در یک مقاله می‌رسیدم، بیشتر مشتاق پیدا کردن مطالب مرتبط با آن بودم و اطلاعاتم بیشتر می‌شد. این کار تشویقم می‌کرد تا در کلاس‌های درس بیشتر فعال باشم.

شما چه توصیه‌ای برای دانشجویان دارید؟

درست است که رشته پزشکی سخت است و تمام تفریحات را باید کنار بگذاریم، من خودم در طول تحصیل زمان‌هایی پیش می‌آمد که نمی‌توانستم حتی به خانواده‌ام سر بزنم و به دلیل محدودیت زمانی و تراکم کشیک‌ها، فقط گاهی تلفنی حالشان را می‌پرسیدم و دلگرم می‌شدم.

با این وجود معتقدم آدم موفق کسی است که هم به زندگی، هم به ورزش، هم به درس خود اهمیت دهد.

دانشجویان باید امید داشته باشند که این روزها بالأخره تمام می‌شود. البته توصیه‌ام این است که دانشجویان در اوقات فراغتشان فعالیت‌های فوق‌برنامه داشته باشند و زمان را طوری مدیریت کنند که خسته نشوند و روحیه خود را از دست ندهند چون راه درازی پیش رو دارند.

در دوران تحصیل پزشکی، ازدواج خیلی سخت است و دوستانم را می‌بینم که واقعاً مشکل دارند. این درست نیست که بگوییم چون سخت است ازدواج نکنیم و زندگی را کلاً تعطیل کنیم. همچنین از آن‌ها می‌خواهم که حضور در کلاس‌های درس را جدی بگیرند و بدانند هر کلمه‌ای که از دهان استاد خارج می‌شود جایی به درد آن‌ها می‌خورد.

چه در زمان بازدید از بیماران چه در دوران اینترنی یا رزیدنتی، همچنین کتابچه‌های جیبی که خلاصه درس‌ها را در آن می‌نویسند همواره همراه داشته باشند چون یادداشت‌برداری بالای سر بیماران اورژانس و داخلی خیلی به ما کمک می‌کند و مفید است چون همان جا اگر مطالب را بالای سر مریض بخوانند خیلی بهتر یاد می‌گیرند تا اینکه خانه بروند و بخوانند.

به عنوان فرزند یک جانباز چه انتظاری از جامعه دارید؟

زمانی بود که خیلی به شهدا و جانبازان احترام می‌گذاشتند و برایشان ارزش قائل بودند، اما مدتی است که این ارزش‌ها کم رنگ تر شده و چیزی که ما را اذیت می‌کند همین تفکر راجع به سهمیه ماست.

من خودم المپیاد زیست تا مرحله کشوری پیش‌رفتم و خیلی درس خواندم و تنها خواسته‌ام از جامعه این است که در نظر داشته باشند ما خیلی چیزها را از دست دادیم ولی به لطف خدا توانستیم روی پای خودمان بایستیم و به خیلی جاها برسیم و این مسئله نه فقط به خاطر استفاده از سهمیه که به دلیل همت خودمان هم بوده است.

ماهم برای رسیدن به این نقطه از زندگی از خیلی چیزها چشم‌پوشی کردیم و از تمام تفریحاتمان گذشتیم تا بتوانیم فرد مثبت و مفیدی برای جامعه‌مان باشیم. شاید اگر این شرایط ویژه را نداشتیم اصلاً احتیاجی به استفاده از سهمیه نبود.

از اینکه وقت خود را به ما اختصاص دادید سپاسگزاریم.